

## میشل فوکو و رادیکال کردن نقد کانتی

(تاملی بر خوانش فوکو از کانت)

عباس جمالی<sup>۱</sup>

حسین هوشنگی<sup>۲</sup>

### چکیده:

فوکو در دهه واپسین حیاتش به بازخوانی و تفسیر متونی از کانت می‌پردازد که مهم‌ترین آنها مقاله روشنگری چیست؟ اوست. او بارها خود را ادامه دهنده سنتی معرفی می‌کند که آن را تفکر انتقادی می‌نامد. سنتی که از کانت شروع و با هگل، نیچه و مکتب فرانکفورت ادامه می‌یابد. اما به نظر می‌رسد که خوانش فوکو از تفکر انتقادی کانت نوعی درگذشتن یا وارونه کردن آن است. نوعی تلاش برای تخطی از مرزها. او این نقد رادیکال و تمام عیار را تبارشناسی می‌نامد. فوکو اما همچنین در همین دوره به تبارشناسی و تحلیل منشی روی می‌آورد که غالباً اخلاق زیباشناختی نامیده شده است. گامی که به نظر وجه ایجابی نگرش انتقادی اوست. در واقع نقادی فوکو در نهایت شکل نوعی اخلاق انتقادی-فردی را به خود می‌گیرد که متأثر از نگاه رواقی-کلی است. در این مقاله سعی کرده‌ایم مختصراً خوانش فوکو از کانت را تبیین و خطوط اشتراک و تمایز نقادی این دو متفکر را روشن سازیم، اینکه نقد کانتی در پی امر کلی است، و نقد فوکو در پی امر جزئی، آن استعلایی است و این دروئبود؛ و در نهایت نشان خواهیم داد که چرا از نقد فوکو اخلاقی کاملاً بر خلاف اخلاق کانتی سر بر می‌کند.

**کلیدواژگان:** تفکر انتقادی، تبارشناسی، قدرت، سوژه، خود، تاریخ، اخلاق زیباشناختی

<sup>۱</sup> دانشجوی رشته فلسفه غرب دانشگاه تربیت مدرس، نویسنده مسئول، jamali.abbas86@gmail.com

<sup>۲</sup> دانشیار رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)، h.hooshangi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۱۲

### ۱. مقدمه

میشل فوکو متفکری است که غالباً به عنوان منتقد عقلانیت مدرن شناخته می‌شود. مجموعه آثار باقی مانده از او خود مویذ این نگرش نقادانه است؛ از تاریخ دیوانگی تا نظم اشیا و اعترافات تن و ... . اما فوکو در سالهای پایانی عمرش بارها به کانت و مخصوصاً متن "روشنگری چیست؟" او بازگشته و به تفسیر آن می‌پردازد؛ و همواره نیز خود را ادامه دهنده منشی (ethos) (۱) می‌داند که با کانت آغاز شده و با فلاسفه ای چون هگل، نیچه تا مکتب فرانکفورت ادامه یافته است؛ نگرش (attitude) یا منشی که او تفکر انتقادی (critical thinking) می‌نامد. اما با وجود تکثر و تفاوت عظیمی که میان این متفکران قابل مشاهده است، آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند این است که چگونه فوکویی که منتقد عقلانیت مدرن و هرگونه تفکر سیستماتیک است خود را ادامه دهنده منش کانتی می‌داند؟ در واقع فوکو که صراحتاً خود را در جهتی نیچه ای تعریف می‌کند (Foucault, 1990: 274-5) (۲) و او را اثرگذارترین متفکر در اندیشه خود می‌داند، چگونه می‌تواند منشی کانتی داشته باشد؟ چیست این منش انتقادی ای که فوکو خاستگاهش را در کانت می‌یابد و چه نسبتی هست میان نقادی فوکو و نقد کانت؟ اما همچنانکه در کانت تفکر انتقادی منجر به اخلاقی کلی می‌شود، در فوکو نیز ما رگه‌هایی از نوعی اخلاق زیباشناختی را باز می‌یابیم. به نظر می‌رسد که پیوند مستقیمی هست میان تفکر انتقادی و اخلاق، و البته بالتبع میان تفکر انتقادی و امر سیاسی. آیا نسبت وجه انتقادی اندیشه فوکو و کانت نشان از پیوندی عمیق‌تر در اندیشه این دو ندارد؟ چگونه می‌توان از کانت شروع کرد اما به اخلاقی ضد کانتی رسید؟ پاسخ بدین پرسش‌ها ریشه در تمایز مفهوم نقد در اندیشه این دو متفکر دارد.

برای روشن شدن این مساله باید ببینیم که مراد فوکو از تفکر انتقادی چیست و چگونه آن را در متن روشنگری چیست؟ کانت باز می‌یابد؛ و نیز چه تفاوت‌هایی هست میان نقادی فوکو و کانت. اینهمه ما را به نتیجه ایجابی (affirmative) کار فوکو در واپسین

آثارش می‌کشاند: اخلاق زیباشناختی (aesthetic ethics). در واقع از نظر ما آن نگرشی که فوکو در دل متن کانت باز می‌یابد نگرشی نیچه‌ایست که از مسیر نقادی وضع موجود ره به منشی می‌برد که گونه‌ای اخلاق زیباشناختی-سیاسی است. در این نگرش تاثیر نگاه زیباشناختی بودلر به مدرنیته و انسان مدرن نیز که فوکو در سخنرانی "روشنگری چیست؟" بدان می‌پردازد هویداست (Foucault, 2007: 106-119). بدین‌روی ما در این مقاله می‌کوشیم تا روشن سازیم که چگونه فوکو تفکر انتقادی کانت را در مسیری بازخوانی می‌کند که عبور از کانت است یا در معنایی رادیکالیزه کردن، وارونه کردن و جدا ساختن نقد از بستر تاریخی آن و به اوج رساندنش (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۷۸-۲۶۹). این نگاه انتقادی فعلیت خود را در نوعی اخلاق زیباشناختی می‌یابد؛ اخلاقی مثبت و آری‌گوی به زندگی و اکنون در نابترین شکل آن. لذا تامل ما بر خوانش فوکو از کانت متمرکز بر مفهوم نقد در اندیشه او و اشتراکات و تمایزهای آن با نقد کانتی خواهد بود، و ردیابی سیر این تمایزها تا رسیدن به نتیجه ایجابی آن یعنی امر اخلاقی.

## ۲. خوانش نیچه‌ای کانت:

فوکو گرچه در مباحث مختلفی به کانت و مخصوصاً متن روشنگری چیست؟ اشاره می‌کند (۳) اما به طور خاص در سه متن مهم به تبیین و تفسیر آن می‌پردازد. این متون در کتاب سیاست حقیقت (۲۰۰۷) با این عناوین ترجمه شده اند: نقد چیست؟ (۱۹۷۸)، انقلاب چیست؟ (۱۹۸۳) و روشنگری چیست؟ (۱۹۸۳). در تمام این متون یک نقطه آغاز برای تفسیر فوکو از کانت وجود دارد: "پرسشی که به باور من برای نخستین بار در این متن کانت (یعنی روشنگری چیست؟) ظاهر می‌شود پرسش از امروز است، پرسش از اکنون، از آنچه فعلیت (actuality) ماست" (Foucault, 2007: 83-97). 84 تاکیدها از ما). در واقع فوکو معتقد است که در اینجا برای نخستین بار فیلسوف و فلسفه از واقعیتی می‌پرسد که خود بخشی از آن است، که خود با آن تعریف می‌شود.

پرسش روشنگری چیست کانت برای فوکو پرسش از اکنونیت خود تفکر نیز هست؛ پرسش از سلطه گونه خاصی از عقلانیت (Entrèves, 1999:338)؛ پرسش از اینکه این مایی که اکنون متحقق است، آنچه ما روشنگری می‌نامیم چیست و چرا آن را چنین می‌نامیم. روشنگری در نگاه فوکو تنها دوره‌ایست که خود بر خویش نام نهاده و این از آن روست که توانسته است از اکنونیت خویش مساله‌سازی کند:

... برای فیلسوف پرسش از چگونگی تعلق او به این اکنون دیگر پرسش از مساله چگونگی تعلق او به یک آموزه یا سنت نیست. این همچنین دیگر صرف پرسشی از تعلق او به اجتماع انسانی بزرگتری به طور عام هم نیست، بل افزون بر اینها، پرسشی است از تعلق او به یک مای مشخص، به مایی که پیوسته است به جمعیت، فرهنگ و شاخصه فعلیت خود او (ibid.85 تاکید در اصل)

فوکو در هر سه متن مذکور روشنگری چیست کانت را در نسبت با همین پرسش از اکنون و این ما بازخوانی می‌کند. از این‌روی روشنگری تنها یک دوره نیست، بل یک "نگرش" و یک "منش" است (Foucault, 2007:87) و فوکو این خصلت متفاوت را خصیصه‌ی تفکر مدرن می‌داند. تفکری که از کانت تا نیچه، مکتب فرانکفورت و خود او ادامه می‌یابد (ibid.97). در واقع از نگاه فوکو تفکر فلسفی مدرن آن تفکری نیست که در رابطه‌ای طولی با گذشته قرار گیرد، بل شاخصه آن مساله‌سازی از اکنون است و تمام گذشته را نیز در نسبت با اکنون بازخوانی می‌کند (ibid.86).

اما ضرورت این پرسش از اکنون و مساله‌سازی (problematization) آن از کجاست؟ در واقع چه چیزی در این نوع تفکر هست که برای فوکو اینهمه مهم و حیاتی است؟ چرا به چالش کشیدن آنچه اکنون هستیم، آنچه ما می‌نامیم و آنچه ما خود را با آن باز می‌شناسیم و بر مبنای آن رفتار می‌کنیم، آنقدر اساسی است که فوکو خود را در آن باز می‌شناسد؟ یا، چه نسبتی هست میان تبارشناسی سوژکتیویته - نقادی فوکو - و تفکر

نقدانه کانت؟ برای پاسخ بدین پرسش نخست بایست ویژگی‌هایی را که فوکو برای نقد، با نظر به کانت، تبیین می‌کند مشخص و نسبت آن را با رویکرد دیرینه-تبارشناسانه او روشن سازیم.

## ۲-۱ از نقد به تبارشناسی:

[نقد] پروژه‌ای که در سرحدات فلسفه، کاملاً نزدیک به آن، کاملاً علیه آن، به بهای آن، در جهت فلسفه آینده، و شاید به جای هر فلسفه ممکن، بی وقفه شکل می‌گیرد، تداوم می‌یابد و از نو متولد می‌شود... آنچه در تداوم اقدام والای کانت است (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۶۸).

چيست اين پروژه نقادي كه فوكو در ادامه راهي كه كانت گشوده پي مي‌گيرد؟ اين نقادي چه ويژگي‌هايي دارد و نقد فوكويي چه تفاوت‌ها و اشتراكاتي با نقد كанти دارد؟ آيا اساسا مي‌توان نقادي فوكو را تداوم نقد كанти دانست؟

فوكو در سخنراني نقد چيست؟ بار ديگر بر پيوستگي كار خود با كانت تاكيد کرده و به تبیین شیوه‌ای از اندیشیدن یا نقد می‌پردازد که آن را "منش انتقادی" می‌خواند. به نظر می‌رسد پیوند اندیشه و رویکرد فوکو با کانت بسی عمیق‌تر از صرف تفسیر او از روشنگری است. در واقع فوکو آنچه را پیش از این از کانت آموخته بود، یعنی آن نگاه انتقادی را که در آثارش نمایان ساخته، اکنون در تفسیر روشنگری چیست کانت به اجمال روشن می‌سازد (Norris, 2005: 179). اگر به نقادی کانت و اهدافی را که او در این مسیر پی می‌گرفت بازگردیم می‌بینیم که کانت در نقد عقل محض در پی تحدید حدود شناسایی بود تا نشان دهد که عقل تا کجا مجاز به شناختن است و این شناخت دارای چه شرایطی است، و کدام است مرز (boundary) عقل، که اگر از آن درگذرد به وهم و خطا درمی‌غلطد. در واقع کانت در پی تبیین شرایط پیشین (apriori) شناسایی است. او در نقد دوم و سوم نیز همچنان همان روش جستجوی شرایط پیشینی یا به

بیانی "استعلایی" (transcendental) را در باب عقل عملی-اخلاق- و قوه حکم یا زیباشناسی پی می‌گیرد. به شکل پیچیده‌ای همین بررسی شرایط ماتقدم، روش فوکو هم هست. فوکو هم در پی بررسی شرایطی است که یک دانش، یک شیوه خاص سلطه، گونه خاصی از سوژگی و ... پذیرفته شده و مقبولیت می‌یابد: "تحلیلی که می‌توان تحقیقی در مشروعیت روش‌های تاریخی شناخت نامید" (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۸۵). و "عملیاتی که باید انجام دهیم عبارت است از باز کردن شرایط مقبولیت یک نظام، دنبال کردن خطوطی که نشانه ظهور این نظام‌اند" (همان، ۲۸۹). پس می‌بینیم که فوکو نیز چون کانت در پی بررسی شرایط و پیشینه‌هاست. کاری که ابتدا با نگاهی تا حدودی ساختگرا در دیرینه شناسی دانش آغاز، و در آثاری چون نظم اشیا، مراقبت و تنبیه و ... با تفاوت‌هایی روش شناختی ادامه می‌یابد. (۳)

اما آنچه در کانت امری ضروری، کلی (universal) و بدیهی بود، در فوکو تاریخی، گسسته، تکین (singular) و غیر ضروری است. فوکو می‌گوید که کار او نشان دادن تاریخت امر کلی است (همان)، لذا فوکو از این نظر کانتی است که شناخت را وضعیت‌مند می‌داند، اما از او در این متمایز است که این وضعیت را بر خلاف کانت کلی و پیشینی نمی‌داند بل آن را تاریخی و موقت می‌شمارد: "... دقیقاً همین نکته را باید بیرون بکشیم که این ایجابیت‌ها بدیهی نیستند، در هیچ ماتقدمی (apriori) جا نگرفته‌اند و هیچ تقدمی حاوی آنها نیست" (همان، ۲۸۸). بدین‌روی تبارشناسی فوکو وارونه نقد کانتی است، اکنون این نگرش نه در پی تبیین "شناخت درست" که در تلاش است برای نشان دادن مشروطیت و عدم ضرورت اینگونه از بودن و اینگونه از شناسایی؛ بازایی امکان‌دیگر چنین نبودن، چنین عمل نکردن یا چنین نیندیشیدن، یا اندیشیدن به آنچه هستیم، آنچه انجام می‌دهیم و آنچه می‌اندیشیم. لذا تبارشناسی نیز در پی تحلیل شرایط شناسایی و هستی‌کنونی ما است، اما نه برای تعیین کلیت و ضرورت، بل برای گشایش راهی در جهت آزادی در بازایی تکینگی‌ها.

اگر در نقادی کانت از عقل، شروطی برای شناسایی بازشناخته می‌شد که پیشنی و کلی‌اند و برای هر گونه شناختی حتمی و ضروری، برای فوکو هیچ گونه امر ماتقدم و کلی وجود ندارد. بنیاد این تفاوت در این است که فوکو از عقلانیت (rationality) سخن می‌گوید و نه از عقل (reason). در نگاه فوکو عقل امری است تاریخی که در عقلانیت‌های مختلف و در نظام‌های شناخت متفاوت و بنا بر شرایطی متفاوت ظهور می‌کند. لذا در اینجا نقادی کانتی که فلسفه‌ای استعلایی بود از هرگونه استعلا تہی می‌شود. عقلانیت‌ها تحت روابط خاصی میان شبکه قدرت و دانش ظاهر شده، بالیده، دگرگون شده و از میان می‌روند. عنوانی که فوکو برای چنین نگرش انتقادی‌ای وضع می‌کند- عنوانی که از نیچه وام گرفته- تبارشناسی (genealogy) است (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۹۱).

درواقع تبارشناسی گونه‌ای رادیکالیزه کردن نقد است؛ گذار از نقد به نقدگرایی (criticism). و از همین جاست که فوکو از وارونه کردن نقادی کانت سخن م‌گوید:

... آیا اکنون نباید تلاش کرد که راهی وارونه [نسبت به تلاش نقادانه کانت برای ارائه شیوه درست شناخت] را درپیش گرفت، وارونه این حرکت تغییر جهت دهنده، این جابه‌جایی، این شیوه منحرف کردن پرسش روشنگری در نقد؟ (همان، ۲۹۳).

پس این وارونه سازی نقد کانتی که قطعاً نقطه آغازش هم خود همان نقد است، تلاشی برای عبور از نقد به تبارشناسی است به مثابه یک "منش انتقادی تمام عیار". لذا تبارشناسی فوکو گرچه از نقد کانتی می‌آغازد اما از آن در می‌گذرد، یا به بیان خودش آن را به وجهی ایجابی (positive) انتقال می‌دهد:

نقدگرایی در واقع عبارت است از تحلیل و تامل بر مرزها. اگر پرسش کانتی شناسایی مرزهایی است که شناخت نبایست از آنها درگذرد، به نظرم پرسش

۸ نقد میشل فوکو و رادیکال کردن نقد کانتی...

انتقادی امروزه باید که به وجهی ایجابی باز گردد؛ یعنی تبدیل نقد از صورت یک مرزبندی ضروری به گونه‌ای از نقادی عملی که در پی هر تخطی ممکن است" (Revel, 2015:18).

لذا خطوط اشتراک و تمایز تبارشناسی فوکو با و از نقد کانتی چنین‌اند:

#### اشتراکها:

(۱) مساله سازی وضعیت موجود (بنگرید به: Foucault, 1984:388-390)

(۲) تلاش برای تحلیل پیشینه و شرایط آنچه اکنون هست: دانش، اخلاق، زیباشناسی و ...

(۳) تلاش برای بازیابی مرزها، محدودیت ها و امکان‌ها (Revel, 2015:18)

(۴) موضوعیت سوژه، سوژکتیویته و قدرت

(۵) نقد عقل - عقلانیت (بنگرید به: Norris, 2005:179-183)

#### تمایزها:

(۱) نقد کانتی در پی شرایط ماتقدم امر کلی است؛ تبارشناسی در پی تحلیل تاریخمندی هرگونه امر کلی است.

(۲) نقد کانتی قایل به شناختی درست، کلی و ضروری است؛ تبارشناسی شناخت را تاریخی، غیر ضروری و پیوسته با شبکه قدرت می‌داند.

(۳) نقد کانتی قایل به عقل کلی است؛ تبارشناسی عقل کلی را رد کرده و از عقلانیت - های تاریخی سخن می‌گوید.



- ۴) نقد کانتی استعلایی است؛ تبارشناسی امری درونبود (immanent) است.
- ۵) نقد کانتی در پی کلیت‌ها است؛ تبارشناسی مطلقاً در پی تحلیل تکینگی هاست.
- ۶) نقد کانت غایت‌محور است، تبارشناسی علیه هرگونه غایت‌شناسی تاریخی (historical teleology) است (بنگرید به: فوکو، ۱۳۹۰: نیچه، تبارشناسی، تاریخ)
- لذا فوکو با دقتی تمام، آغازگاه تفکر انتقادی را در کانت- و بالاخص در متن روشنگری چیست او- باز می‌یابد و با وارونه‌سازی و عبور از آن، راه را برای تبارشناسی هموار می‌سازد. از همین‌جاست که فوکو خود را همراه و "برادر" مکتب فرانکفورت می-شمارد (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۸۲)، چراکه او نیز در پی نقد زیاده‌روی عقلی است که خصیصه دوران مدرن است؛ همچنانکه وبر، آدورنو، هوکهایمر و دیگران. اینکه این عقلی که مدعی غیرتاریخی بودن است "خود مسئول کدام زیاده‌روی‌های قدرت و کدام شیوه حکومت‌مندسازی افراد" است (همان، ۲۷۸). (۵) به هر روی فوکو در کانت نقادی عقل را و بررسی شرایط شناخت را که از نظر او در پیوندی استوار است با شبکه قدرت، باز می‌یابد و از این رهگذر به مساله اصلی خود پل می‌زند: سوژه. پیوند پیچیده شبکه قدرت و دانش، افراد را به مثابه سوژه-منقاد تعریف و تعیین می‌کند. پیوند تنگاتنگ دانش و قدرت که در بستری تاریخی و با استراتژی‌های خاصی شکل می‌گیرد افراد را به گونه‌ای تعریف می‌کند که حاکمیت بر آنها سیطره یابد. اینجا نقطه پیوند بحث فوکو درباب سوژه- سوژه‌ای که محصول همان ارتباط قدرت/ دانش است- و نقادی کانتی در نسبت با اکنون است (بنگرید به Rouse, 2005: 99-110): تلاش برای تعریف چیزی که او هنر حکومت نشدن می‌نامد.

۲-۲ نقد به مثابه هنر حکومت نشدن:

فوکو در خوانش خود از متن کانت پرسش از اکنونیت - یا منش انتقادی کانت - را در مقابله با حاکمیت مدرن قرار می‌دهد. هنر حکومت کردنی که ریشه در سیطره مذهبی - روحانی کلیسا دارد و با سکولار شدن (secularization) وجوه فردیت‌ساز خویش را حفظ کرده است؛ و "این هدایت متضمن شیوه‌ای از شناخت خاص و فردیت بخش است... آنچه در طی قرن‌ها در کلیسای یونانی *techne technon* (هنر هنرها) و در کلیسای لاتین *ars artium* نامیده می‌شد، دقیقاً هدایت وجدان بود، هنر حکومت کردن بر انسان‌ها" (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۷۰). این همان فرایند حکومت‌مندسازی (governmentalization) است که در دوره مدرن اتفاق می‌افتد. در واقع از نگاه فوکو وقتی کانت از نابالغی (immaturity) آدمی سخن می‌گوید بلافاصله از عوامل بازدارنده آن که عمدتاً قدرت‌های مذهبی - حکومتی است یاد می‌کند. عدم بلوغ آدمی همواره پیوسته است به روابط قدرت. در اینجا فوکو در برابر "هنر حکومت کردن" از "هنر حکومت نشدن" سخن می‌گوید (Passerin, 1999: 340). او سیر تاریخی این هنر حکومت نشدن را ابتدا در اعتراضات به سیطره مذهبی و در نسبت با کلام مقدس می‌یابد. سپس این روند را در خواست حکومت نشدن در نسبت با حقوق افراد و ناعادلانه بودن حقوقی که حاکمیت تعریف می‌کند، یعنی در جریان حقوق طبیعی و در نهایت در نسبت با حقیقت (truth)، یعنی نپذیرفتن قطعیت آنچه حکومت به مثابه حقیقت به افراد معرفی می‌کند، رد یابی می‌کند (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۷۳).

این هنر حکومت کردن مدرن که آمیزه ایست از قدرت شبانی (pastoral) کلیسایی و سازوکارها و نهادهای مدرن، قرین است با هنر حکومت نشدن به مثابه نگرشی انتقادی. کانت در روشنگری چیست پرسش از اکنون و چه بودی آن را پیش می‌نهد، این پرسش‌گری از نظر فوکو همان پرسش از چگونگی و چرایی حکومت شدن بدین شکل و با این افراد است که ره به هنر حکومت نشدن می‌برد: "به نظرم می‌رسد که نمی‌توان از این حکومت‌مندسازی که سرشت‌نمای این جوامع اروپای غربی در سده شانزدهم

است، این پرسش را جدا کرد: "چگونه حکومت نشدن؟" ... [یعنی] چگونه بدین گونه، توسط این، به نام این اصول، به منظور این اهداف و با چنین روش‌هایی بر ما حکومت نشود؛ نه این چنین، نه برای این، نه توسط آنها" (همان، ۲۷۱، تاکید در اصل). ما در ادامه به تداوم این نگرش در آثار متاخر فوکو خواهیم پرداخت. اما اکنون آنچه بایست مورد تاکید قرار بگیرد قرار دادن متن کانت در چنین بستری است. اینکه پرسش از اکنونیت خویش، از آنچه ما هستیم مستقیماً ناظر بر پرسش از حکومت‌مندسازی و حاکمیت معطوف به حقیقتی است که خود محصول تقاطع شبکه قدرت و دانش است. در اینجا بار دیگر نقادی کانتی در نسبت با عقل و دانش و نیز پرسشگری او از چیستی روشنگری، رادیکال شده و به نقدی تمام عیار تبدیل می‌شود: "آنچه ما هستیم، این اکنون، این لحظه‌ای که فیلسوف خود جزئی از آن است" (Foucault, 2007: 97) محصول شرایطی است که ضروری نیست و می‌تواند دگرگونه باشد، و لذا

اگر حکومت‌مندسازی آن جنبشی است که مقصود از آن عبارت است از اینکه در خود واقعیت یک کردار اجتماعی، افراد را به کمک سازوکارهای قدرت مدعی یک حقیقت، سوژه-منقاد (subjugate) کند، پس نقد، آن جنبشی است که سوژه این حق را به خود می‌دهد که حقیقت را... به پرسش بگیرد؛ پس نقد هنر نافرمانی اختیاری، هنر سرکشی فکورانه است (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۷۴).

## ۲-۳ مدرنیته زیباشناختی (بودلر در برابر کانت):

وجه مهم دیگری در خوانش فوکو از کانت که باید بدان اشاره کرد استفاده او از نگاه زیباشناختی بودلر به مدرنیته است. این وجه زیباشناختی یکی از نقطه‌های گسست نگاه انتقادی فوکو از نقد کانتی است. فوکو در سخنرانی روشنگری چیست برای تبیین ویژگی‌های منش مدرنیته که آن را در روشنگری چیست کانت بازمی‌یابد، از بودلر و مقاله "نقاش زندگی مدرن" بهره می‌برد: "برای شاخصه‌بندی نگرش مدرنیته، من به

نمونه‌ای حتمی و ضروری متوسل خواهم شد، یعنی بودلر ("ibid. 105). بدین‌روی فوکو ویژگی‌های مدرنیته را از منظر یک شاعر-منتقد بررسی می‌کند. به نظر می‌رسد که تاثیر بودلر بر فوکو بسیار عمیق است. به گونه‌ای که به وضوح تاثیر نگاه زیباشناختی او را در تفسیرش از کانت و مدرنیته باز می‌یابیم.

مهمترین ویژگی‌های مدرنیته از منظری بودلری-زیباشناختی چنین‌اند: (۱) مدرنیته غالباً به مثابه آگاهی از گسستگی زمان شناخته می‌شود؛ شکافی در سنت، حس نو بودگی، نوعی سرگیجه در مواجهه با آن گذرا. اما این مواجهه برای باز-تصاحب‌سازی چیزی ابدی است در همین لحظه‌ی اکنون، نه در پس‌پشت آن، نه ورای آن، که دقیقاً در خود آن رسیدن به نوعی اکنون ابدی. لذا بودلر می‌گوید: "کسی حق ندارد اکنون را خوار شمارد" (ibid. 106, Passerin, 1999; 351). (۲) مدرنیته هم-کنشی دشوار است میان حقیقت آنچه واقعی است و اعمال آزادی؛ چیزهای طبیعی بیش از طبیعی می‌شوند و چیزهای زیبا بیش از زیبا. "مدرنیته بودلری رخدادی است که در آن بالاترین توجه به آنچه واقعی است با اعمال نوعی آزادی صورت می‌گیرد، که همزمان آن را گرامی می‌دارد و از آن تخطی می‌کند" (ibid. 108). (۳) مدرنیته زیباشناختی تنها برقراری ارتباطی با اکنون نیست؛ بل گونه‌ای از ارتباط است که بایست در نسبت با خویش ایجاد شود. این نگرش سنجیده به مدرنیته پیوسته است به گونه‌ای زهدگرایی (asceticism) ضروری. آنچه بودلر dandysme می‌نامد (ibid. 352).

برای فهم دقیق‌تر دیدگاه زیباشناختی بودلر توجهی عمیق به چند نکته ضروری است: نخست اینکه رویکرد رومانیتیک بودلر به تاریخ و زمان دقیقاً در برابر دیدگاه عقل‌گرایان روشنگری است که بر پیوستگی و خطی بودن تاریخ تاکید داشتند. همچنین اساساً تاکید بر تاریخ به مثابه زمان گذشته و اهمیت پیشرفت در آینده جای خود را به محوریت زمان حال می‌دهد. لذا برای بودلر تاریخ چیزی نیست مگر اکنون‌های بالفعل شده، و آینده نیز اکنون‌هایی است که باید هنرمندانه بالفعل گردند. دوم، فهمی متفاوت از نسبت

میان واقعیت و آزادی که خود در مباحث عقل‌گرایانی چون کانت سابقه‌ای دیرینه دارد. آنجا که جبر واقعیت نومنال در برابر آزادی اراده اخلاقی قرار می‌گیرد. برای بودلر واقعیت در راستای اراده قابل تعریف است. این اراده انسان است که واقعیت را برمی‌سازد و شکل می‌دهد. لذا آزادی دقیقاً مبتنی بر واقعیت جهان است. و نکته سوم، محوریت توجه به خود است. زهدگرایی مورد نظر بودلر دغدغه انسانی است که می‌خواهد واقعیت خودش را به هنرمندانه‌ترین شکل بیافریند. از این‌روی باید که در برگزیدن امکانات و کنش‌هایش زهدورزانه رفتار کند. زهدی که در پی تبدیل اکنون به ابدیتی زیباست. این چنین رویکردی به مدرنیته و به طور کلی جهان و انسان که در تقابل است با ضرورت‌های تاریخی و متافیزیکی عقل‌گرایان، در نهایت منجر به نگاهی زیباشناختی به هستی و البته اخلاق می‌گردد. اخلاق زیباشناختی بودلر در تقابل با اخلاق فرمان محور کانتی است.

بدین‌روی انسان مدرن در نگاه او شخصی نیست که در پی کشف خویش است، کشف رموز و حقیقت پنهانش، بل آن کسی است که می‌کوشد تا خود را خلق کند (Foucault, 2007: 108). فوکو با در کنار هم قرار دادن روشنگری چیست کانت و مقاله بودلر در نسبت با مدرنیته، به گونه‌ای سعی در بازخوانی کانت از خلال بودلر دارد. لذا بلافاصله پس از برشمردن این خصیصه‌ها در اثر بودلر به کانت باز می‌گردد: خودآیینی (autonomy) کانتی در کنار خود-آفرینی (self-invention) بودلر قرار می‌گیرد (ibid. 109). نکته قابل توجه در اینجا این است که نگاه عقل‌محور کانت جایش را به نگاه زیباشناختی بودلر می‌دهد. اکنون سوژه نه در پی بازشناسی حقیقت پنهان، اصول کلی ضروری و قوانین حتمی اخلاقی-شناختی، که در پی آفریدن خویش است به مثابه یک اثر هنری؛ گویی در اینجا نیز انقلاب کوپرنیکی کانت باید که به اوج برسد، یعنی به حداکثر رساندن نقش آدمی در بر ساختن واقعیت. جمله بودلر به بهترین

۱۴ نقد میشل فوکو و رادیکال کردن نقد کانتی...

نحو بیانگر این نگرش زیبا شناختی است: "اگر یک نقاشی، یک مجسمه می‌تواند اثر هنری باشد، چرا زندگی آدمی نتواند؟" (Foucault, 2007:118).

### ۳. نقد و سلطه (نسبت قدرت و سوژه):

فوکو می‌گوید که نقادش از قدرت در جهت تحلیل سوژکتیویته و تبارشناسی سوژه-سازی، صورت گرفته است (فوکو، ۱۳۸۲؛ ۳۴۴). در نگاه او ساختار حکومت‌مندی مسیحی یا همان شبانی‌گری که در کلیسا تبلور یافت، در ساختار حاکمیت مدرن ادغام شده است. در دوره حاکمیت کلیسا روحانیت سیطره خود را نه صرفاً ناظر بر تن که بر جان آدمیان نیز گسترش داد؛ چه غایت آن رستگاری آدمی بود در آخرت. فوکو این قدرت را قدرت روحانی (شبانی) می‌نامد (همان، ۳۵۰). او ویژگی‌های این قدرت روحانی را اینگونه بر می‌شمارد: "۱) هدف این قدرت تامین رستگاری فرد در آخرت است ۲) این قدرت برخلاف قدرت پادشاهی که در پی فداکاری اتباع است، آماده است تا خود را برای رستگاری و زندگی رعایاش فدا کند ۳) شکلی از قدرت است که تنها مراقب کل جامعه نیست بلکه از هر فرد خاصی در سراسر زندگی اش مراقبت می‌کند ۴) این قدرت نمی‌تواند بدون آگاهی از باطن و اذهان مردم، بدون تجسس در روح آنها، بدون واداشتن آنها به افشای باطنی‌ترین رازهای خود اعمال شود" (فوکو، ۱۳۸۲: ۳۵۰). این وجه خاص مسیحی-کلیسایی قدرت روحانی که مستقیماً ناظر بر افراد است، آن هم در درونی‌ترین تاملات و گرایشات و خصوصی‌ترین اعمال و رفتار آنها، چیزی است که در دوره باستان یعنی پیش از مسیحیت وجود نداشته است (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۷۰). فوکو در تبارشناسی اش از استراتژی‌های اعمال قدرت، تغییر بنیادینی را در قرن هیجدهم باز می‌یابد: انتقال وجه مسیحی قدرت روحانی به جهانی سکولار: "پدیده مهمی در حدود قرن هیجدهم رخ داد که توزیع تازه و سازمان‌دهی مجددی از این نوع قدرت منفردساز بود" (فوکو، ۱۳۸۲: ۳۵۱ و نیز بنگرید به: فوکو، ۱۳۹۰: ۲۷۰). لذا درنگاه فوکو دولت مدرن که بارزترین نمود روابط قدرت در

جهان مدرن است این وجه منفردسازی را نه تنها در خود حفظ می‌کند که حتی آن را به اوج می‌رساند. لذا اکنون دیگر هدف نه رستگاری اخروی که رستگاری در همین جهان است. و رستگاری نیز معنای متفاوتی می‌یابد: تندرستی، رفاه، امنیت و ... . اکنون مقامات نظارت و مراقبت گسترده شده‌اند: پلیس، نهادهای مدنی، مراکز بهداشتی، انجمن‌های رفاه، خانواده، شرکت‌های خصوصی و... (همان). و لذا قدرت روحانی مدرن، هم ناظر بر وجه کمی است یعنی جمعیت و هم وجه فردی/کیفی که همان منفردسازی (individualization) آدمیان به اشکال گوناگون است. "بدین‌روی قدرت روحانی که در طی قرون، به مدت بیش از هزار سال با نهاد مذهبی مشخصی پیوند یافته بود، به ناگهان در درون کل پیکر اجتماع انتشار یافت" (همان، ۳۵۲).

اما فوکو در ادامه تعریفی خاص از اعمال قدرت ارائه می‌دهد که بسیار اساسی است:

قدرت تنها بر افراد آزاد و تنها تا آنجایی که این افراد آزاداند بر آنها اعمال می‌شود، منظور افراد یا گروههایی هستند که مواجه با حوزه‌ای از امکانات‌اند؛ در این حوزه ممکن است شیوه‌های گوناگون رفتار، واکنش‌های مختلف و کردارهای متنوعی تحقق یابند (همان، ۳۵۹، نیز بنگرید به: Dreyfus, 2002).

درواقع فوکو در تحلیل سازوکار قدرت به این نتیجه می‌رسد که اعمال قدرت همواره ناظر بر اعمال افراد آزاد است (همان، ۳۶۰) از همین جاست تعریف فوکو از حکومت یا حکمرانی: "حکمرانی به این معنی به مفهوم تعیین ساختار حوزه ممکن عمل دیگران است" (همان، ۳۶۱). قدرت در این نگاه چیزی جز همان اعمال آن بر افراد آزاد نیست. لذا شبکه قدرت در نسبتی مستقیم قرار دارد با فردیت افراد. فردیتی که میراث‌دار وجه روحانی-مسیحی قدرت است. قدرت که اکنون از اعمال خشونت عریان به سوی استراتژی‌ها و شگردهای بسیار پیچیده‌تری روی آورده است، اهداف خویش را از

طریق اراده خود افراد پی می‌گیرد. افرادی که خود را در شبکه پیچیده روابط، نهادها، سازوکارها و دانش‌ها به گونه‌ای خاص باز می‌شناسند. از همین‌جا دگر بار نسبت قدرت و دانش سر بر می‌کند. قدرت مدرن که می‌توان آن را قدرت روحانی مدرن نامید، در پیچیده‌ترین شکل خود سعی در تعیین "چه بودی" افراد دارد. او دیگر به اعمال قهر و خشم خرسند نیست، بل سعی در تعریف و تعیین امکان‌های پیش‌روی افراد دارد تا آنها با آزادی تمام و با تمایل خود این امکانها را به عنوان هدف خود برگزینند. اکنون شبکه قدرت نیازی به اعتراف درونیات آدمیان ندارد، او می‌خواهد درونیات را از پیش تعیین کند. قدرت تعیین می‌کند که من به مثابه یک فرد چه باشم. از اینست که فوکو قدرت را اعمال شده بر عمل افراد می‌داند. یعنی تعیین حوزه‌ای که فرد در آن عمل می‌کند و با این عمل به خویش فعلیت می‌بخشد.

اما این چه بودی چگونه امکان‌پذیر است؟ یا به بیانی بهتر، چه چیزی ما را می‌دارد که خود به میل خویش آن شیوه خاص بودن را برگزینیم؟ مشروعیت گونه‌های مختلف سوژکتیویته از کجا می‌آید؟ پاسخ این است: دانش (knowledge). دانش که از نظر فوکو همواره در پیوندی وثیق با قدرت قرار دارد، همان کارکرد مشروعیت بخش قدرت، یا ابزار سوژه-منقادی سازی افراد است. دانش با تعریف هنجارها و قواعد مختلف در حوزه‌های گونه‌گون با عناوینی چون: سالم/ناسالم، عاقل/دیوانه، نرمال/آنرمال، اخلاقی/غیراخلاقی، موجه/ناموجه و ... سیستمی از تعریف‌ها و امکان‌ها را فراهم می‌سازد که چه بودی-ماهیت- ما را تعیین و مشروع می‌سازد. این همان فرایند سوژه-منقادی-سازی است که فوکو با تحلیل‌های تبارشناسانه خود در پی روشن سازی و عبور از آن است؛ یعنی سوژه زدایی (desubjugation). فوکو به ما می‌گوید که هدف او در این تحلیل‌ها نشان دادن این است که چگونه و در چه شرایطی ما به مثابه سوژه‌ی اخلاق، سوژه‌ی قانون، سوژه‌ی سکسوالیته، سوژه‌ی سیاسی و ... برساخته می‌شویم. یا به بیانی دیگر چه پیشینه و ضرورتی ما را به این چیستی اکنون‌مان راهبر



شده است؛ آیا آنچه هستیم ضروری است یا می‌توان دگر گونه بود؟ (همان، ۳۵۳) پس فوکو با تبارشناسی قدرت مدرن نشان می‌دهد که سازوکار آن چگونه است و چطور با تعیین امکانات، کنش‌ها، رفتارها و خواست‌ها و ... بر ما سیطره می‌یابد. این مکانیسم پیچیده شبکه قدرت که ناظر بر افراد آزاد است را فوکو حکومت‌مندسازی می‌نامد. یعنی شکلی از قدرت که ناظر بر خود افراد و زندگی ایشان است و از طریق خود ایشان اعمال می‌شود. افراد ذیل این چنین قدرتی حکومت‌مند می‌شوند (فوکو، ۱۳۹۰:۲۷۱).

#### ۴. خود (self) در برابر سوژه:

با توجه به آنچه تاکنون بیان داشتیم روشن است که فوکو در تحلیل‌های دیرینه-تبارشناسانه‌اش در پی ردیابی ظهور سوژکتیوته و در نتیجه نمایاندن تاریخی بودن و غیر حتمی بودن آن است (Foucault, 1990:50). اما اگر سوژکتیویته مدرن محصول شبکه قدرت-دانش مدرن است و خود ابزاری است برای استیلا، و اگر تعریف افراد به مثابه سوژه در حوزه‌های مختلف با مشروعیت بخشی دانش، نوعی استراتژی قدرت است، پس چه چیزی، چه مفهوم روش‌شناختی دیگری بایست نقش عامل مقاومت و مبارزه را بر عهده بگیرد؟ اگر سوژه‌ی خودآیین (autonomous) به انتهای راه رسیده، چه چیزی بایست کنشگر عرصه نقادی و مبارزه در برابر سیطره قدرت باشد؟

فوکو در آثار متأخر خود و مخصوصاً در "دغدغه (یا مراقبت از) خویشتن" (The Care of the Self) غالباً بر مفهوم "خود" تاکید می‌کند. در این آثار فوکو به تبارشناسی فرایندهایی می‌پردازد که فرد بایست خودش را *افشا* می‌ساخت؛ "بازی‌های حقیقت‌گویی"؛ "گفتن حقیقت درباب خود" (parrehsia)؛ نیز به فرایندهایی که در فلسفه رواقی و مسیحیت متقدم برای پروریدن و تیمار و نگهداری خود اعمال می‌شد. از یادداشت‌های روزانه رواقیان تا اعتراف در مسیحیت. (برای توضیح مختصر این

موضوع در نگاه فوکو بنگرید به: فوکو، ۱۳۹۰: تکنیک های خود) به هر روی آنچه در اینجا برای فوکو مساله است همان محوریت "خود" و فرایند تعیین هویت این "خود" و نمایان ساختن (اعلان) آن است (بنگرید به: فوکو، ۱۳۹۰، گفتمان و حقیقت): (۲۲-۳۸).

"دغدغه خود همواره به یک وضعیت سیاسی و اروتیک فعال ارجاع می دهد" (همان، ۳۷۵). این وجه سیاسی اخلاق مبتنی بر خود برای فوکو بسیار اساسی است. خود که سوژه هیج ساحتی نیست در واقع از زیر سیطره شبکه قدرت-دانش می گریزد. این "خود" دیگر آن سوژه مدرنیته نیست؛ یعنی سوژه عقلانیت مدرن که هویتش را در قلمرو علم مدرن باز می شناسد (Norris, 2005: 182). "خود" با قرار گرفتن در سطحی نامتعیین، در مرز، سعی می کند که خود را با انتخاب و بالفعل کردن آزادانه و آگاهانه امکانهایش متحقق سازد. اما این خود هرگز ارجاع به گذشته نمی دهد. برای فوکو "خود" برخلاف اخلاق رواقی مبتنی بر حافظه (memory) نیست، بل کاملاً مبتنی بر کنش (action) است؛ کنشی که ناظر به اکنون است و بس. لذا این خود مستقیماً در پیوند با اکنون است. اکنونی که چیزی جز فعلیت اراده این خود نیست. آن "اکنونیت ابدی" که بودلر از آن سخن می گفت بار دیگر در اینجا ظاهر می شود. خود در مواجهه با امکانهای پیش رویش، با آگاهی نسبت به محدودیت‌هایی که روابط قدرت برایش فراهم آورده سعی می کند که آگاهانه دست به انتخاب و عمل بزند. نسبت زمان-تاریخ و خود در اندیشه فوکو بسیار پیچیده است. دوره‌های مختلف تاریخ گونه‌های مختلف سوپژکتیویته را ایجاد کرده اند (همان، ۱۵۹). خود اما فعلیتی ناب در اکنونیت خویش است؛ تحقق امکانها در اکنونیت زمان.

لذا برخلاف کانت که سوژه را امری کلی می دانست که در تاریخ معقول به سوی تکامل و پیشرفت پیش می رود (کانت، ۱۳۸۴، ۲۲)، فوکو "خود" را فعلیت آن (moment) حاضر می داند. خود در تفکر متاخر فوکو جایگزینی است برای سوژه (ibid.). این "خود" مدام در مواجهه با اکنونیت خویش است و مدام بایست که ناظر

به همین اکنونیتش دست به کنش بزند؛ یک هویت ناپایدار و گذرا. لذا "خود" چیزی جز همان فعلیت امکان‌های خویش نیست: "دغدغه خود، دغدغه فعالیت است، نه دغدغه نفس به منزله جوهر" (همان، ۳۷۶). پرواضح است که امکان‌ها را شبکه قدرت از پیش تعریف می‌کند، اما فوکو به ما می‌گوید که جامعه بدون روابط قدرت تنها می‌تواند یک انتزاع باشد (فوکو، ۱۳۸۲: ۳۶۱). قدرت در ذات اجتماعی شدن آدمی قرار دارد. لیکن این خود با نفی هر گونه هویت از پیش موجود و نفی هر گونه سوژگی، خود را در مرزهای امکان‌های پیش رو قرار می‌دهد. خود بودی آدمی که با فلسفه مدرن- از دکارت به بعد- به سوژه‌ی شناسا و با علم، به ابژه شناسایی بدل شده است، اکنون بایست که از بند این تعاریف و انقیادها رها شود. "خود"، در وضعیت خاصی- وضعیتی که همواره به گونه بنیادینی سیاسی است- قرار گرفته که ناگزیر است دست به انتخاب بزند. این برگزیدن امکان‌های پیش رو و کنش "خود" بالفعل شدن چستی آن است، "خود" از پیش در بند امکان‌های از پیش تعیین شده گرفتار است، اما اگر وجود شبکه قدرت در اجتماع حتمی است پس فرد می‌تواند با آگاهی و گونه‌ای مبارزه جویی تمام عیار آزادی خود را به حداکثر برساند: "نقش من... این است که نشان دهم آدمها به مراتب بیشتر از آنچه تصور می‌کنند، آزاداند...". (همان، ۳۳۵). بدین روی خود که برای فوکو نقشی روش شناختی را نیز بازی می‌کند، امکانی است برای فعل آزاد، برای انتخاب چه بودی خود<sup>۵</sup> بی انقیاد هویتی از پیش تعیین شده. "خود" که فاقد تعین از پیش معلوم است گشاینده "سوبژکتیویته فاقد سوژه" است.

##### ۵. نقد و تاریخ (تاریخ اکنون خود):

اکنون بایست که به مفهوم مهم دیگری از فوکو در خوانشش از کانت بپردازیم: تاریخ اکنون خود. فوکو گاه به جای این اصطلاح از هستی‌شناسی خودمان (ontology of ourselves) استفاده می‌کند. اما چیست این تاریخ اکنون یا هستی‌شناسی خود؟ گفتیم که فوکو پرسش روشنگری چیست کانت را پرسش از اکنون خویش می‌داند، پرسشی

که مشخصه تفکر انتقادی است. اما با توجه بدانچه تاکنون بیان داشتیم باید ذیل سه مفهوم این اصطلاح، مراد فوکو از آن را بازباییم؛ یعنی تاریخ، اکنون و خود.

فلسفه‌ی تاریخ همواره تاریخ را به معنای گذشته (past) تعریف می‌کند. تاریخ برای فلسفه‌ی تاریخ همان وجه معقول رویدادهاست در زمانی که سپری شده است. لذا مفهوم تاریخ مستقیماً از تصور خاصی از زمان سر بر می‌کند. اما فوکو منتقد مفهوم "تاریخ سنتی" است، بدانگونه که فلسفه تاریخ پیش می‌نهد. فلسفه‌ی تاریخ همواره در پی بازیابی نوعی ضرورت، صیوروت و تکامل، وجهی معقول (ideal) در زمان است. این وجه معقول همواره از پیش تصور سوژه را پیش انگاشته است. سوژه عاقل و عاملی که به گونه‌ای هدفمند عمل می‌کند و رو به پیشرفت است. این همان سوژه‌ایست که در مقاله معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی، کانت در پی ردیابی آن بود و بعدها در هگل به روح (Geist) تبدیل می‌شود. نوعی عقلانیت کلی که آنات زمان را در "رویدادگی" - اش (eventuality) به هم متصل کرده و بدان معنا می‌بخشد. بی-تردید این نگرش دارای بنیادی الهیاتی (theological) است؛ یا به معنایی دقیقتر بنیادی مسیحی: ظهور روح القدس در تاریخ که رو به سوی رستگاری دارد.

اما از آنجا که فوکو منتقد سوپژکتویته است و نیز منتقد تاریخ کلی و عقل کلی، و تاریخ را چیزی جز ظهور گسست‌ها و گونه‌های مختلف عقلانیت مشروط و موقت که محصول روابط پیچیده قدرت‌اند نمی‌داند، لذا نفس این نگرش در تبارشناسی منحل می‌گردد. تبارشناسی به زبان فوکو همان "تاریخ واقعی" است در برابر تاریخ معقول در نگاه فلسفی به تاریخ (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۵۹-۱۵۸). مدلول و معنا چیزی جز محصول روابط قدرت و سیستم‌ها و استراتژی‌های مدلول‌ساز نیست. مدلول و معنا نتیجه تقاطع قدرت/دانش است. لذا معنایابی تاریخ، یا تاریخ معقول بی‌شک در دام روابط قدرت گرفتار است. این تاریخ، واقعیت را به ایده‌آل فرو می‌کاهد. تاریخ در نگاه فوکو روایتی است بر اساس روابط میان دانش و قدرت برای معنادار ساختن رویدادها، برای ترسیم

خط اتصالی میان آنچه ذاتا گسسته است و رو به هیچ غایتی ندارد. لذا تاریخ سنتی روایتی مجعول و تئولوژیک است در جهت اهداف قدرت؛ حال آنکه تاریخ واقعی، که در حقیقت نوعی ضد تاریخ است، مبتنی بر تبیین تکثر و گسستگی است. تبیینی برای نمایاندن روابط قدرت و دانش و چگونگی خلق سوژه‌ای که قهرمان واهی این تاریخ است. از این روی زمان خطی تاریخ سنتی در تاریخ تبارشناسانه از هم گسسته می‌شود. اما با این وصف یعنی با نفی سوژه و عقل و تاریخ کلی چگونه فوکو می‌تواند از تاریخ اکنون خود سخن بگوید؟ چیست این تاریخ- زمان در نسبت با خودی که تنها فعلیت امکان‌های پیش روست؟ برای پاسخ بدین پرسش بار دیگر بایست که به نگرش زیباشناختی بودلر در کنار نگرش عقلانی کانت باز گردیم.

*انسان مدرن* برای بودلر آن کسی است که در "آن گذرا" زیست می‌کند، او چیزی جز فعلیت همین "آن" نیست (بودلر، ۱۳۹۳: ۴۳-۴۲). زمان در اینجا نه گذشته است و نه آینده؛ زمان تنها همین اکنون است؛ یک اکنون ابدی. "خود" که فعلیت امکان خویش است با پر کردن و تحقق امکانات پیش رو، زمان گذرای اکنون را به گونه‌ای از ابدیت پیوند می‌زند. زمان با رویدادگی ثبت می‌شود، اثر می‌پذیرد و تحقق می‌یابد، همچنانکه بوم نقاشی با خط و رنگ. زمان در اینجا چیزی جز تحقق امکانها نیست. بنابراین زمان همان فعلیت "خود" است (۶). اما کانت در نگاهش به تاریخ همواره سوژه‌ای کلی را در نظر دارد که وجه معقول سیر تاریخ را باز می‌یابد و بنابراین عقل کلی بشری در تاریخ رو به پیشرفت است. تاریخ کانتی تاریخی فلسفی-معقول است که رو به سوی غایتی (telos) دارد (بنگرید به: کانت، ۱۳۸۴: ۲۷-۹). لذا نسبت سوژه کلی کانت با تاریخ- زمان، نسبت ناظر به گذشته است و آینده‌ای غایی. برعکس فوکو بر زمان گذرای اکنون تاکید دارد و در پی ابدیت زمان حاضر است. لذا تاریخ اکنون خود یعنی بازشناسی امکاناتی که "خود" درون آن قرار دارد، یعنی نوعی هستی‌شناسی امر حاضری که در برابر این "خود" قرار گرفته است (یا به بیانی دگر هستی‌شناسی امر حاضری که این

"خود" نیز جزیی از آن است). اگر کانت در روشنگری چیست از خود می‌پرسد: چیست این روشنگری که ما جزئی از آنیم؟ که ما خود را با آن تعریف می‌کنیم؟ برای فوکو "رهیافت انتقادی" یا همان تبارشناسی تلاشی است مداوم برای بازشناسی و شفاف‌سازی همین اکنونیت ما، یعنی امکاناتی که خود را در آن متحقق ساخته و تعریف می‌کنیم. هستی‌شناسی امکانها، هستی‌شناسی امکان متحقق با ما در نسبت با دیگر امکان ها و محدودیت ها (Revel, 2015: 23). از همین جاست که فوکو تاکید می‌کند: من می‌خواهم نشان دهم که تا کجا می‌توانیم آزاد باشیم؛ که بیش از آنچه فکر می‌کنیم می‌توانیم آزاد باشیم. و این یعنی که این چیزی که اکنون ما هستیم، این امکانی که ما در آن بالفعل می‌شویم، حتمی و ضروری نیست؛ ما می‌توانیم چیزی دیگر باشیم. یا حداقل این که هست نباشیم (فوکو، ۱۳۸۲: ۳۵۳). پس "تاریخ اکنون خود" یا "هستی‌شناسی خود" یعنی کاربرد منشی انتقادی در نسبت با آنچه اکنون خود را بدان باز می‌شناسیم. تحلیل روابط قدرتی که ما را در موضعی خاص و با امکان‌هایی خاص قرار داده است. احیای زمان اکنون و رهاسازی آن از سیطره گذشته و گشودن آن به سوی آینده‌ای که می‌تواند آزاد باشد و نه از پیش متعین. احیای اکنون به مثابه تنها ابدیتی که در آن قرار داریم و بایست که گرامیش بداریم.

## ۶. نتیجه: اخلاق نقادی رادیکال (اخلاق زیباشناختی):

اکنون می‌توانیم با توجه به مراحل طی شده به نتیجه‌گیری بپردازیم. تمام آنچه بیان شد، از مفهوم نقد در کانت تا تاریخ اکنون خود، در نهایت ره به چیزی می‌برند که می‌توان آن را "اخلاق زیباشناختی" نامید؛ یا "اخلاق به مثابه سیاست" (Lorenzini, 2015: 223) در حقیقت پروژه نقادانه فوکو که همواره از ارائه طرحی ایجابی پرهیز کرده بود، در آثار متأخر او رو به سوی نتیجه‌ای ایجابی دارد. تلاش برای عبور از سلب و نفی به گونه‌ای از "کنش مبارزه جویانه تمام عیار" آری گوی (ibid. 231). اگر کانت از مسیر نقادی‌اش به اخلاقی کلی و قانون محور رسید که بنیادش بر

سوژه خودآیین قرار دارد، فوکو اما با آغازیدن از مسیری کانتی، یعنی رویکردی انتقادی، ره به اخلاقی می‌برد که گونه‌ای "منش انتقادی" (critical ethos) است؛ اخلاقی زیباشناسانه که در بُن خود یک رویکرد سیاسی است. لذا فوکو که منتقد کلی-گرایی و سیطره قانون در حوزه اخلاق است، و نقد کانتی را به نقدی تمام عیار تبدیل می‌کند، با رد کلیت و تاکید بر تکینگی و جزئیت و نفی سوژه و در نتیجه نفی تاریخ در معنای کانتی آن و با تاثیر از فلسفه رواقی-کلی و نیز با نظر به نیچه و بودلر که هر دو در پی نگاهی زیباشناختی به هستی بودند، طرحی از اخلاق را پیش می‌نهد که گونه‌ای از مقاومت سیاسی در برابر هرگونه سیطره و سلطه است (ibid. 227).

برای آنکه پیوند مراحل طی شده با این نتیجه را دریابیم بایست خطوط اصلی بحث را در نسبت با این اخلاق زیباشناختی-سیاسی به یاد آوریم. فوکو در خوانش خویش از کانت متن روشنگری چیست او را آغازگر تفکر انتقادی می‌داند. تفکری که پرسش اساسی‌اش از اکنون است، از چیستی خود پرسشگر، از مای کنونی در وضعیت حاضر. این وضعیت حاضر دارای امکانها و محدودیت‌هایی است که خود محصول شبکه قدرت‌اند. نگرش انتقادی با پروبلماتیزه کردن آن، حتمیت و ضرورت آن، و لذا ضرورت آنچه ما اکنون هستیم را به چالش می‌کشد. هستی‌شناسی این ما، یا تاریخ اکنون خود محصول همین نگاه انتقادی به اکنونیت ماست و تعریف و تعیینی که خود را با آن باز می‌یابیم. این تفکر انتقادی که گاه تبارشناسی خوانده می‌شود و گاه فلسفه آینده با تحلیل و به چالش کشیدن امکانهای حاضر و نمایاندن مرزها و محدودیت‌ها و نفی هر گونه ضرورت برای آن، گشاینده راهی است برای آزادانه انتخاب کردن و تعیین آزاد آنچه هستیم و می‌خواهیم که باشیم. امکانها گرچه در روابط قدرت تعیین می‌شوند اما ما توان تغییر و برگزیدن چیزی متفاوت را داریم. آزادی برای فوکو شرط منش و زیست انتقادی است، همچنانکه برای کانت شرط اخلاق است.

حال این نگاه به زندگی و به هستی روبه سوی خلق خویشتن دارد، چنانکه اثری هنری. لذا "خودآیینی" کانت اکنون جایش را به "خودآفرینی" بودلر می‌دهد. بنیاد هردو البته مبتنی بر اراده آزاد (free will) فرد است؛ اما یکی ذیل قانون مطلق قرار می‌گیرد (بنگرید به: کانت، ۱۳۷۶) و دیگری ناقد هرگونه قانون است. فوکو با تبارشناسی این منش زیباشناسانه ریشه‌های آن را در تفکر یونان می‌یابد، که توجه به خود و دغدغه‌مند خود بودن، برای آن محوری بود (Foucault, 1990:49). و نیز البته در روایان که مخصوصا در پی خلق خود چونان اثری هنری بودند. اما وجه رادیکال این منش را در کلیان باز می‌یابد: "اخلاق خود (ethics of the self) فوکو در رادیکالترین شکل آن گونه ای کلی‌گرایی (Cynicism) است، این اخلاق همزمان سیاست مقاومت است... که در پی کاربرد کار فرد بر خویش است به مثابه سلاحی برای به پرسش کشیدن و رد هرگونه قاعده اجتماعی و هر رابطه قدرتی که بی تامل تایید شده است..." (ibid. 231. & Foucault, 1984; 375). این وجه رادیکال اخلاق مستقیما در جهت امر سیاسی قرار می‌گیرد؛ اتوسی نقادانه برای مبارزه علیه هرگونه سلطه و انقیاد (ibid.) (همچنانکه کانت شرط بلوغ را رهایی از بند سلطه سیاسی و مذهبی می‌دانست). اما برای فوکو برخلاف روایان و کلیان که خود را در نسبت با کیهان (cosmos) باز می‌شناختند، فرد خود را در روابط قدرت باز می‌یابد. منش انتقادی فوکو مقاومتی دائم و پایدار است در برابر حکومت‌مندی وضعیت بشری که محصول روابط قدرت است. قدرتی که فعلیتش در ساحت سیاسی همان زیست-سیاست (bio-politics) است و انسان‌ها را صرفا در سطح حیات زیستی و حیوانی تعریف می‌کند؛ در سطح zoe، در برابر bios که گونه‌ای از حیات اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است و البته انسانی (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۶۰). سیاستی که روی دیگرش سیاست مرگ (thanato-politics) است (همان).

پس این اخلاق سیاسی-زیباشناختی در پی بازیابی ارزش زندگی است در برابر سیاست مرگ. اخلاق زیباشناختی، zoe آدمی را گرامی می‌دارد و راه را بر bios یا حیات



انسانی می‌گشاید؛ و اکنون "خوب" (good) و "بد" (evil) آنی نیستند که قانون مطلق - به مثابه گونه ای از اخلاق منفی (negative) - بر اراده آدمی تحمیل می‌کند؛ اکنون "خوب" آن چیزی است که مویذ زندگی است. یک اخلاق ایجابی تمام عیار؛ اخلاقی ورای قانون (ibid. 234). خلق خویش چونان یک اثر زیبا که زمانی جز اکنون را باز نمی‌شناسد. زمان اخلاق زیباشناختی تنها و تنها اکنون است و بس. چنان بایست دست به کنش زد که گویی اکنون ابدی است، یا اکنون را با کنش خویش به ابدیت پیوند باید زد. این اما احیای نوعی فلسفه زندگی یا "فلسفه به مثابه زندگی" و نیز زندگی فلسفی نیز هست. از همین‌روست که فوکو نیز چونان نیچه محصول حقیقی فیلسوف را حیات او می‌داند، حیاتی که بایست زیبا باشد، و نه صرفاً اندیشه‌های او (Foucault, 1984: 374، نیچه، ۱۳۹۰: ۲۰۱). (۷) بنابراین آنچه محور و بنیاد این منش است تایید زندگی است که فلسفه نیز مفهوم خود را در آن باز می‌یابد. حرکت در مرزها، نفی هرگونه ثبات هویت، به چالش کشیدن سلطه‌ها، وارهاندن اکنون از بند گذشته و آینده، تخطی از حدود روابط قدرت، بازیابی امکانهای نفی شده و خلق خویش چونان اثری هنری (ibid. 332). این همان منشی است که فوکو خود در زندگی پی می‌گرفت آنگاه که می‌گفت: از من نپرسید که کیستم، و از من نخواهید همانکه هستم بمانم، می‌نویسم که آنچه بودم نباشم (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۳۴).

#### یادداشت‌ها:

۱. Ethos: در اصل به معنای سبزه زار، محل اسکان و سکونتگاه است. نیز به معنای خُلق و خوی، شیوه زندگی و منش فردی به کار رفته است. در اینجا با تاکید بر معنای دوم-شیوه زندگی یا منش- فوکو در پی تاکید بر این است که تفکر و زندگی فیلسوف از یکدیگر جدا نیستند. نگرش انتقادی نوعی شیوه زندگی است (بنگرید به: F.E. Peters. Greek Philosophical Terms, a historical lexicon, New York university press 1967, p 66).

۲۶ نقد میشل فوکو و رادیکال کردن نقد کانتی...

۲. بررسی نسبت اندیشه فوکو و نیچه خود مجالی مفصل می‌طلبد. اما فوکو خود بارها به تاثیر عمیق نیچه بر اندیشه‌اش اذعان کرده است. در اینجا مورد تاکید ما نگاهی تبارشناختی است که فوکو از تبارشناسی اخلاق نیچه وام می‌گیرد و البته بحث قدرت و نیز نگرش زیباشناسانه به زندگی، چنانکه در ادامه روشن خواهد شد (برای مباحث بیشتر بنگرید به: فوکو، ۱۳۹۰: نیچه، تبارشناسی تاریخ؛ و: Foucault, 1990, 274-5).

۳. برای نمونه بنگرید به: What Our Present Is? In: Politics of Truth, pp129-143، و نیز: سوژه و قدرت، در: دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲: ص ۳۵۳.

۴. برای تغییرات روش شناختی فوکو بنگرید به: دریفوس و رابینو، ۱۳۸۲: صص ۱۶۷-۱۸۱).

۵. برای نزدیکی دغدغه‌های فوکو و مکتب فرانکفورت در نسبت با سوپژکتیویته، عقلانیت و قدرت بنگرید به: پتر میلر؛ سوژه، استیلا و قدرت؛ ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، چاپ چهارم ۱۳۹۳.

۶. بی‌شک در اینجا فوکو نظر به هایدگر نیز داشته است. تاثیر هایدگر بر فوکو بسیار پیچیده و عمیق است. مخصوصا در نسبت با قدرت، امکان و زمان. بنگرید به: Dreyfus, 2002، و Foucault, 1990: 250.

۷. دقیقا همین محتوا را در نیچه باز می‌یابیم: "محصول فیلسوف زندگی اوست (که در برابر آثارش مهمترین مقام را اشغال می‌کند). زندگی او اثر هنری مخلوق اوست، و هر اثر هنری نخست رو به هنرمند دارد و سپس رو به دیگران" (نیچه، ۱۳۹۰: ۲۰۱-۲۰۰).

#### منابع:

- فوکو، میشل (۱۳۹۰): تئاتر فلسفه (گزیده‌ای از درس گفتارها، کوتاه نوشت‌ها و ...)، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، نشر نی، چاپ دوم.

- ----- (۱۳۸۲): سوژه و قدرت، در: میشل فوکو، فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک، هیوبرت دریفوس و پل رابینو؛ ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، چاپ سوم.

عباس جمالی و حسین هوشنگی ۲۷

- (۱۳۹۰)؛ گفتمان و حقیقت (تبارشناسی حقیقت‌گویی و آزادی بیان در تمدن غرب)، ترجمه علی فردوسی، نشر دیبایه، چاپ نخست.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل (۱۳۸۲)؛ میشل فوکو، فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک؛ ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، چاپ سوم.
- بودلر، شارل (۱۳۹۳)؛ نقاش زندگی مدرن و دیگر مقالات؛ ترجمه روبرت صافاریان، نشر حرفه نویسنده، چاپ دوم.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۴)؛ معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، انتشارات نقش و نگار، چاپ اول.
- (۱۳۷۶)؛ بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت، علی قیصری، نشر خوارزمی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۹۰)؛ فلسفه، معرفت و حقیقت، ترجمه مراد فرهاد پور، نشر هرمس، چاپ پنجم.

منابع لاتین:

- Foucault, Michel (2007) Politics of Truth, Edited by Sylvere Lotringer, Translated by Lysa Hochroth & Catherine Porter The MIT Press .
- (1990). An Aesthetics of Existence in: Politics, philosophy, culture; translated by Alan Sheridan and others .Rutledge.
- (1990). The Return of morality, In: Politics, philosophy, culture.
- (1984). Politics and Ethics, in: Foucault Reader, edited by Paul Rabinow , Pantheon Books, New York.
- (1984). Polemics, Politics, and Problemizations. In: Foucault Reader.
- Kant, Immanuel (2007), What is Enlightenment? In: Politics of Truth, pp 29-39.
- Revel, Judith (2015). What Are We At the Present Time?, Foucault and the Question of the Present, in: Foucault and the History of Our Present, edited by Sophie Fuggle, Yari Lanci and Martina Tazzioli, Palgrave Macmillan press.

- Lorenzini, Daniele (2015). Ethics as Politics: Foucault, Hadot, Cavell and the Critique of Our Present, in: Foucault and the History of Our Present.
- d'Entrèves, Maurizio Passerin (1999). Between Nietzsche and Kant: Michel Foucault's reading of "What is enlightenment?" . In: History Of Political Thought. Vol. XX. No. 2. Summer 1999.
- Dreyfus, Hubert L. (2002), Being and power.in:  
[http://socrates.berkeley.edu/~hdreyfus/html/paper\\_being.html](http://socrates.berkeley.edu/~hdreyfus/html/paper_being.html)
- Norris, Christopher (2005). "What is enlightenment?": Kant according to Foucault, in: Cambridge companion to Foucault, Edited by Gary Gutting.(first edition)
- Davidson, Arnold i. (2005).Ethics as ascetics, in: Cambridge companion to Foucault. Edited by Gary Gutting (first ed).
- Rouse. Joseph (2005). Power/knowledge, in: Cambridge companion to Foucault.